

# علم اصول الفقه

٢٧-١٠-١٩ مبادئ علم اصول فقه ٤٣

دراسات الأستاذ:  
مهدي الهادي الطهراني

## مبانی تصویری

- فصل اول: تعریف علم اصول
- هر تعریفی که در مورد علوم ارایه شود، به اصطلاح منطقی «رسم» است؛ زیرا تعریف حدّی، یعنی بیان جنس و فصل، در مورد آنان ممکن نیست.

## فصل اول: تعريف علم اصول

• سيد مرتضى در ذريعه و شيخ طوسى در عده، علم اصول را به «ادله‌ى فقه» تعريف كردند: «اصول الفقه هى ادله الفقه» و در تفاوت اصول فقه با استدلال‌هاى فقهى گفتند كه اصول فقه، ادله‌ى فقه به نحو اجمالى و ادله‌ى موجود در فقه، ادله‌ى فقه به نحو تفصيلى است.\*

• \* ر.ك: سيد مرتضى علم الهدى، الذريعة، ج ١، ص ٧؛ شيخ طوسى، العدة، ج ١، ص ٧؛ تأملات در علم اصول فقه (تقرير درس خارج اصول استاد مهدى هادوى تهرانى)، دفتر اول: علم اصول از آغاز تا امروز، بحث «مقايسه‌ى ذريعه با عده».

## تعريف مَدْرَسِي علم اصول

- تعریفی که میرزای قمی در قوانین از اصول فقه عرضه کرد، بعد از وی به صورت تعریفی کلاسیک و مَدْرَسِي از اصول باقی ماند.
- وی علم اصول را چنین تعریف نمود:
- «الاصول هو العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية».
- این تعریف، تعریف علم اصول فقه است، از این روی، کلمه‌ی علم در آن به کار رفته و با این تعریف معیار اصولی بودن مسایل اصولی بیان شده است.

## تعریف مَدْرَسِی اصول در نگاه اصولی‌ها

- صرف نظر از اشکالات جزئی\* دو اشکال عمده در مورد این تعریف مطرح شده است:
- ا. عدم جامعیت تعریف.
- ب. عدم مانعیت تعریف.
- \* از جمله‌ی آنها، عدم شمول تعریف نسبت به قضایای بدیهی است. برخی گفته‌اند: تعریف، قضایای بدیهی را در بر نمی‌گیرد، در حالی که ممکن است در علم اصول از بدیهیات سخن بگوییم. اما واقع این است که در علم اصول به آن معنا از قضایای بدیهی بحث نمی‌شود (ر.ک: محقق رشتی، بدائع الافکار، ص ۲۶؛ سید محمد حسین شهرستانی، غایه المسئول فی علم الاصول، تقریر درس فاضل اردکانی، ص ۴).

## ب. عدم مانعیت تعریف

- اشکال دومی که بر تعریف میرزای قمی وارد است، عدم مانعیت آن می باشد. مسایل اصولی با این تعریف، قواعد فقهی را نیز در بر می گیرد؛ قواعدی چون قاعدهی طهارت، قاعدهی فراغ و قاعدهی تجاوز که قاعدهای کلی و ممهّد برای استنباط حکم شرعی، یعنی تحصیل حجت بر حکم ظاهری یا واقعی هستند.

## ب. عدم مانعیت تعریف

- به همین سبب برخی از فقها مثل شهید اول در القواعد و الفوائد و شهید ثانی در تمهید القواعد و مرحوم نراقی در عوائد الأيام، کتاب-هایی نوشتند که در آنها قواعد اصولی و قواعد فقهی با هم مطرح شده است. شاید یکی از جهات چنین تألیفاتی، روشن نبودن مرز بین قواعد اصولی و قواعد فقهی و عدم تفسیر دقیقی از علم اصول که مایز بین مسایل اصولی و قواعد فقهی باشد، بوده است این امر به خصوص در حوزه‌های غیر شیعی که از سطح علمی پایین‌تری برخوردار بودند، بروز بیشتری داشت.

## ب. عدم مانعیت تعریف

- در مقام پاسخ به این اشکال، جواب‌های متعددی بیان شد. یازده جواب بعد از مرحوم میرزای قمی ارائه گشت که از جمله‌ی آنها می‌توان به نظر صاحب فصول، نظر شیخ انصاری، نظر محقق رشتی و نظر شهید صدر اشاره نمود.



## ب. عدم مانعیت تعریف

- جواب شهید صدر آخرین جوابی است که در این مجموعه قرار دارد. این جواب موجب تغییر اصل تعریف گشت. به عبارت دیگر شهید صدر به جای این که اشکال را حل کند، تعریف را تغییر داد. تعریف او در واقع همان تعریف سید مرتضی و شیخ طوسی بود که دوران طولانی مهجور و تعریف دیگری به عنوان تعریف کلاسیک مورد توجه قرار گرفته بود. اما پاسخ اصولی-های دیگر با تأکید روی عنصر استنباط در تعریف بود. آنها می‌خواستند نشان دهند که قواعد فقهی با وجود این عنصر از زمره‌ی تعریف علم اصول خارج هستند.

## ۱. نظر صاحب فصول

- صاحب فصول معتقد بود که قواعد فقهی مشمول تعریف مذکور نیستند، آنها قواعد ممهّد برای استنباط احکام شرعی به شمار نمی‌آیند. زیرا مقصود و غرض از قواعد فقهی خود آنها است، نه استنباط چیزی از آنها.

## ۲. نظر شیخ انصاری

- شیخ انصاری در فرق قواعد اصولی با قواعد فقهی می‌گوید: تطبیق قاعده‌ی اصولی فقط و فقط کار مجتهد است؛ اما تطبیق قواعد فقهی، وظیفه‌ی مشترک مجتهد و مقلد است.

## ۲. نظر شیخ انصاری

- در لابه-لای بحث قبل معلوم گشت که قواعد فقهی در شبهات موضوعی هم توسط مقلد و هم توسط مجتهد تطبیق می شود. ولی تطبیق این قواعد در شبهات حکمی فقط وظیفه‌ی مجتهد است.

## ۲. نظر شیخ انصاری

- همان طور که مشاهده شد جواب صاحب فصول و جواب شیخ انصاری از دو جهت طرح گشت.
- صاحب فصول قایل شد که در قواعد فقهی استنباط نمی‌کنیم و خود قاعده غرض نهایی است در حالی که شیخ فرمود: قواعد فقهی هم توسط مقلد و هم توسط مجتهد تطبیق می‌شود.
- بله اشکالی که در هر دو بیان وجود دارد، جریان مطالب آنها در قواعد فقهی در شبهات موضوعی است و شامل قواعد فقهی در شبهات حکمی نمی‌شود.

## ٣. نظر محقق رشتي

- فكل مسألة تكون مقدمة للاستنباط فهي من أصول الفقه سواء كانت توقيفية شرعية كحجية الخبر الواحد و نحوها من تعدييات مسائل الأصول أو غير توقيفية من الشارع كسائر المباحث العقلية أو النقلية أو العرفية التي لها دخل في معرفة الحكم الشرعي الواقعي أو الظاهري مدخلة قريبة أو بعيدة و ينطبق ذلك على ما هو المقرر في تشخيص مسائل العلوم من كونها أبحاثا عن عوارض الموضوع لأن كلما يتوقف عليه الاستنباط يرجع إلى البحث عن أحوال الدليل بوجه

- این تعریف شبیه تعریف میرزای قمی است و همان اشکال بر آن وارد می شود که شامل قواعد فقهی نیز هست.

### ٣. نظر محقق رشتي

- ضابط المسألة الأصولية أن ينتفع به الناظر في الحكم الكلي الشرعي انتفاع المستنبط



- این مطلب شبیه مطلب شیخ انصاری است و همان اشکال بر آن وارد می شود.

## ۳. نظر محقق رشتی

- محقق رشتی تفاوت قواعد اصولی و فقهی را چنین بیان می‌کند:
- قاعده‌ی اصولی، قاعده‌ای است که دلالت یا اعتبار یک دلیل بر حکم شرعی، به آن ارتباط پیدا می‌کند. مثلاً «امر ظاهر در وجوب است» یا «نهی ظاهر در حرمت است» به دلالت یک دلیل بر حکم شرعی و «خبر واحد ثقه حجت است» به اعتبار و حجیت دلیل ارتباط دارد. اما قواعد فقهی نه به دلالت دلیل کار دارند و نه به اعتبار دلیل.

## ۳. نظر محقق رشتی

- اشکالی که وجود دارد این است که بیان محقق رشتی، تمام قواعد اصولی را در بر نمی‌گیرد. برخی قواعد اصولی نه مستقیماً به دلالت دلیل به معنای خاص کار دارند و نه به حجیت و اعتبار آن.

## ۳. نظر محقق رشتی

- درست است ما نهایتاً برای استنباط از آنها استفاده می‌کنیم؛ اما آنها مستقیماً دخالتی در این امر ندارند. مثلاً در بحث ملازمات، امر به شیء را مقتضی نهی از ضد می‌دانیم. معنای این تلازم، دلالت «امر به شیء» بر «نهی از ضد» نیست؛ چه ملازمه و اقتضا، غیر دلالت است.

## ۳. نظر محقق رشتی

- همین طور اصول عملیه مثل استصحاب که در زمره‌ی مسایل اصولی به حساب می‌آید، نه به دلالت دلیل می‌پردازد، نه به حجیت آن.

## ۴. نظر صاحب کفایه

- آخوند خراسانی در حل این مشکل می گوید:
- معیار فقهی بودن آن است که بدون واسطه، حکم فعل و عمل مکلف باشد و آنچه بیانگر حکمی در مورد فعل اختیاری مکلفان بدون واسطه نیست، در زمره‌ی مسایل اصولی قرار می گیرد.
- بنابراین هر چه بدون واسطه حکم عمل را بیان نماید، فقهی است، حال اگر حکمی کلی بود، قاعده‌ی فقهی و اگر جزئی بود، مسأله‌ی فقهی خواهد بود.

## ۴. نظر صاحب کفایه

- اشکالی که بر این بیان وارد می‌شود، به شرح زیر است:

## ۴. نظر صاحب کفایه

- احکام فقهی به دو دسته تقسیم می‌شوند: ا. احکام تکلیفی، ب. احکام وضعی.



## ۴. نظر صاحب کفایه

- بیان مرحوم آخوند در مورد احکام تکلیفی درست است. این احکام (وجوب، استحباب، اباحه، کراهت و حرمت) بدون واسطه بیانگر حکم عمل مکلفان هستند.

## ۴. نظر صاحب کفایه

- اما احکام وضعیه نسبت به عمل مکلفان مستقیماً حکمی را بیان نمی‌کنند. مثلاً حکم طهارت یا نجاست یک چیز، حکمی در مورد عمل مکلف مستقیماً نیست.
- بله مثل این امور، موضوع تکلیف مکلف قرار می‌گیرند و به صورت غیر مستقیم و با واسطه او را جهت می‌دهند. مثلاً اگر آب پاک باشد، مکلف می‌تواند با آن وضو بگیرد یا در صورتی که لباسش نجس باشد، نمی‌تواند با آن در شرایط عادی نماز بخواند و...

## ۴. نظر صاحب کفایه

- بنابراین بر اساس رأی مرحوم آخوند، احکام وضعی، حتی احکامی که خیلی به عمل مکلف نزدیک هستند (همانند طهارت)، از آنجا که مستقیماً با عمل مکلف ارتباط ندارند، در زمره‌ی قواعد اصولی قرار خواهند گرفت و مشمول امور فقهی نخواهند بود.

## ۴. نظر صاحب کفایه

- برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای اراکی به این نقض‌ها ملتزم شده و گفته‌اند: قاعده‌ی طهارت یا قاعده‌ی «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز او نافذ» که عمل مکلفان را بیان نمی‌کنند و حکم تکلیفی نیستند، در زمره‌ی قواعد اصولی قرار دارند (ر.ک: .....).

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- مرحوم نائینی در فرق بین قواعد فقہی و اصولی می گوید: قواعد فقہی و اصولی در یک جهت مشترکند. هر دو کبرای قیاس استنباط قرار می گیرند. اما جهت افتراق و اختلاف آنها این است که قواعد اصولی بیانگر یک حکم کلی هستند که به عمل مکلف تعلق ندارند مگر بعد از تطبیق خارجی، در حالی که قواعد فقہی یک حکم جزئی را بیان می کنند که به عمل مکلفان تعلق پیدا می کند.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- به عنوان مثال قاعده-ی «امر دلالت بر وجوب دارد» به عمل مکلف ارتباطی پیدا نمی‌کند، مگر بعد از تطبیق آن بر امری که در کتاب یا سنت وارد شده است. مثلاً در تطبیق آن بر «اقیموا الصلوة» می‌گوییم: این امر است و امر ظاهر در وجوب است. پس «صلوة» واجب است. در اینجا است که به عمل مکلف مربوط می‌شود. قبل از این تطبیق، عبارت «امر دلالت بر وجوب دارد» فقط یک ارتباط و الزامی را بین امر که یک لفظ است و وجوب که یک مفهوم است، بیان می‌کرد و ربطی به عمل مکلف نداشت.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- مرحوم نائینی در تعریف قواعد فقهی از تعبیر بلاواسطه استفاده می‌کند و می‌گوید: این احکام، بلاواسطه به عمل مکلف تعلق دارند. مراد وی از بلاواسطه، آن گونه که خودش می‌گوید، این است که تعلق حکم به عمل مکلف، نیازمند مؤونه‌ی زاید نیست.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- او همچنین در توضیح این که چرا قواعد فقهی در کبرای استدلال قرار می‌گیرند، می‌گوید: موضوع قواعد فقهی یک نحوه کلیتی دارند. مثلاً «کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر» یک قضیه کلی است، اگر چه حکم جزئی یعنی طهارت را برای «مشکوک الطهارة» بیان می‌کند. تعلق چنین چیزی به فعل مکلف، نیازمند مؤونه‌ی زاید نیست و مستقیماً به عمل مکلف تعلق می‌یابد.



## ۵. نظر مرحوم نائینی

- فرق قواعد فقهی با مسایل فقهی نیز در تشکیل قیاس است. در مسأله‌ی فقهی با یک قیاس به نتیجه‌ی جزئی می‌رسیم، اما در قاعده‌ی فقهی نیازمند دو قیاس هستیم.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- مثلاً در به کارگیری مسأله‌ی فقهی در استنباط می‌گوییم: این آب کر است و هر آب کری با ملاقات نجاست، مادامی که تغییری در رنگ، بو و مزه پیدا نکرده است، نجس نمی‌شود. در نتیجه این آب نیز مادامی که تغییر نیافته با ملاقات نجاست، نجس نمی‌شود.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- و در به کارگیری قاعده‌ی فقهی، البته در شبهات حکمی، ابتدا مثلاً قاعده‌ی طهارت را در مورد آب کر نجسی که خود به خود زوال تغییر یافته، اجرا می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که چنین آب کوری پاک است. و بعد می‌گوییم: این آب کر، آب کر نجسی است که خود به خود زوال تغییر یافته، و هر آب کر این چینی پاک است. پس این آب کر پاک است.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- بر بیان مرحوم نائینی اشکالی وارد است، که خود وی از این اشکال مطلع بوده و به آن پاسخ داده است. اشکال مطرح در اینجا این است: تعریف مدرسی با تفسیر مذکور بعضی مسایل اصولی را در نمی‌گیرد. زیرا در تعریف قاعده‌ی اصولی آمده: قاعده‌ی اصولی، قاعده‌ای است که بعد از تطبیق خارجی به عمل مکلف تعلق می‌گیرد و در کبرای قیاس استنباط قرار دارد، در حالی که با اصول عملی، حکم شرعی استنباط نمی‌شود. در واقع آن گاه نوبت به اصل عملی می‌رسد که مکلف نسبت به حکم شرعی جاهل باشد. موضوع اصل عملی، شک نسبت به حکم شرعی است و معنا ندارد اصلی عملی، رافع موضوع خودش باشد.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- جواب خود مرحوم نائینی به این اشکال این است که حکم در تعریف مدرسی، اعم از ظاهری و واقعی است. اصول عملی برای استنباط حکم شرعی به معنای حکم ظاهری به کار می‌روند، نه برای استنباط حکم واقعی. در براءت شرعی، یک اباحه‌ی ظاهری و در استصحاب، یک حکم شرعی ظاهری... استنباط می‌شود. و در همه‌ی آنها فرض شک نسبت به حکم واقعی اخذ شده است.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- ولی اگر این بیان کامل باشد، اصول عملی شرعی را در بر می‌گیرد. با اصول عملی شرعی، یک حکم شرعی (البته با تسامح) استنباط می‌کنیم، اما اصول عملی عقلی همچنان از محدوده‌ی مسایل اصولی خارج است، زیرا با کمک آنها نه حکم شرعی واقعی استنباط می‌شود نه حکم شرعی ظاهری.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- برخی جواب داده-اند: در موارد اصول عملی عقلی، عقل در یک ظرف خاص، یک حکم عقلی را برای مکلف تقریر می‌کند. مثلاً در دوران بین محذورین، تخییر عقلی و در موارد عدم بیان حکم، برائت عقلی را تجویز می‌نماید. این حکم، حکم ظاهری است که عقل جاعل آن می‌باشد نه شرع، از این روی آن را حکم ظاهری عقلی می‌نامیم.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- البته به یک معنایی حکم واقعی عقل است و عقل واقعاً به آن حکم می‌کند اما به جهت شباهتی که به حکم ظاهری شرعی دارد (یعنی در موضوع آن، جهل نسبت به حکم شرعی اخذ شده)، به آن حکم ظاهری عقلی می‌گوییم.



## ۵. نظر مرحوم نائینی

- واضح است ظاهری بودن حکم عقل با ظاهری بودن حکم شرع تفاوت دارد. شارع دوگونه حکم دارد: ظاهری و واقعی و حکم ظاهری شرعی در فرض جهل نسبت به حکم واقعی است. پس مثلاً آنجا که حکم واقعی شرع، وجوب است و مکلف نسبت به آن، جاهل، حکم دیگری که آن هم شرعی است و از سوی شارع، جعل شده، جریان می یابد و آن براءت شرعی است؛ یعنی رفع ما لا يعلمون.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- این رفع، رفع ظاهری است؛ یعنی این طور نیست که واقعاً حکم در مورد جاهل رفع شده باشد. زیرا در غیر این صورت، احکام مختص به «عالمان به حکم» خواهد بود و بحث مشکلات اختصاص حکم به عالمان پیدا خواهد شد. مقصود از این رفع ظاهری، سلب مسئولیت از مکلف و برائت او است. مستفاد از برائت، یک اباحه‌ی ظاهری می‌باشد و این واقعاً یک حکم است؛ چه حکم، چیزی غیر از اعتبار شارع نسبت به مسئولیت و تکلیفی که داریم، نیست.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- بدین ترتیب شارع در اینجا دو حکم دارد: ا. حکمی در واقع و در صورت علم مکلف به حکم واقعی، ب. حکمی در ظاهر و در صورت جهل مکلف به حکم واقعی.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- در حالی که در مسأله‌ی عقل، دو حکم وجود ندارد. عقل فقط یک حکم دارد؛ ولی چون جهل نسبت به حکم شرع در آن اخذ شده، نام آن را حکم ظاهری می‌گذاریم.
- به عبارت دیگر، ظاهری بودن آن در مقابل واقعی بودن حکم شرعی است نه در مقابل واقعی بودن حکم عقلی، چه خودش، یک حکم واقعی عقلی است.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- در نتیجه بر اساس براءت شرعی، عملی برای مکلف مباح خواهد بود؛ اگر چه واقعاً واجب یا حرام باشد. بر اساس براءت عقلی نیز، عمل مباح است؛ اگر چه واقعاً واجب یا حرام باشد؛ ولی این اباحه، اباحه‌ی ظاهری عقلی است.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- در هر حال اگر بگوییم: اصول عملی عقلی، استنباط حکم ظاهری عقلی است، ظاهراً اشکالی که آقا ضیاء عراقی فرموده وارد خواهد بود.
- وی می گوید: با این بیان باید قایل باشیم که همه‌ی قواعد اصولی برای استنباط حکم شرعی نیست، چه در مثل جریان اصول عملی عقلی، حکم، حکم عقل است نه حکم شرع. پس در تعریف مدرسی و کلاسیک اصول، باید لفظ عقلی را نیز اضافه نموده و بگوییم: الاصول هو القواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية او العقلية.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- اما وقتی به مطالب و مباحث آقا ضیاء عراقی در مقالات می‌نگریم، جواب این اشکال را چنین می‌یابیم:

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- مراد از احکام عقلی در اینجا غیر احکام عقلی مطرح در فلسفه و منطق است. آنچه در فلسفه و منطق مطرح می‌گردد، مانند استحاله‌ی اجتماع دو تقيض یا استحاله‌ی دور، ربطی به حوزه‌ی بحث اصول ندارد؛ اگر چه برخی از آنها در مقدمات و مبادی اصول قرار می‌گیرد.



## ۵. نظر مرحوم نائینی

- مقصود از حکم عقلی در اصول، احکامی است که جایگزین حکم شرعی می‌شود. مثلاً براءت عقلی همان نقشی را ایفا می‌کند که حکم شرعی می‌توانست داشته باشد و بدین ترتیب جایگزین حکم شرعی می‌گردد. به این اعتبار، چنین حکم خاص عقلی را حکم شرعی تلقی می‌کنیم؛ اگر چه جعلی از سوی شارع در این زمینه وجود ندارد.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- به همین دلیل، آقا ضیاء تصریح می‌کند که در تعریف علم اصول، قید شرعی را همچنان نگه می‌داریم، چه در سایه‌ی استنباط احکام شرعی، اصول عملی قرار می‌گیرد و از آنجا که اصول عملی عقلی یا حکم ظاهری عقلی (با توضیحی که در قبل ارائه کردیم)، تسامحاً یک حکم شرعی است و جایگزین آن می‌شود، تعریف مدرسی اصول، تمامی افراد را در بر می‌گیرد.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- دو مبحث و دو مطلب را اینجا نباید با هم خلط نمود: یکی بحث اثبات احکام شرعی و دیگری بحث تلازم شرع و عقل. در مقام اثبات یک حکم شرعی، دو راه وجود دارد: راه نقل، و راه عقل. اما در بحث «ما حکم به العقل، حکم به الشرع» - بحث ملازمه‌ی بین حکم شرع و حکم عقل - مقصود این است که در صورت عدم خطای عقل در حکم خود، هر آنچه از سوی او صادر شود، مطابق حکمی خواهد بود که شریعت دارد، اما معنای این حکم، ضرورتاً وجود جعلی از سوی شارع نیست. ممکن است جعل شرعی هم وجود داشته باشد و ممکن است فقط تأییدی بر حکم عقل باشد.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- مثلاً در بحث مقدمه‌ی واجب، سؤال اصلی این است که اگر چیزی مقدمه‌ی یک فعل واجب شرعی بود، صرف مقدمیت اقتضا می‌کند که آن مقدمه هم شرعاً واجب باشد؟ در مقام جواب گفته شده است: عقل حکم می‌کند که برای انجام آن واجب، حتماً باید مقدمه را فراهم نمود. تا این مقدار وجوب مقدمه، وجوب عقلی است.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- اما افزون بر این ضرورت و وجوب عقلی، اگر جعل شارع ثمره‌ای داشته باشد، جا دارد که شارع، حکمی را جداگانه جعل کند؛ اما اگر ثمره و زمینه‌ای برای جعل شارع نباشد، همین الزام عقلی برای تحریک مکلف کافی است و نیازی به حکم شرع نیست. از این روی، اگر در اینجا حکمی از سوی شارع وجود داشته باشد مانند (اطیعوا الله و رسولہ...) آن حکم را ارشادی می‌دانیم؛ چه وجوب اطاعت مولا، امری عقلی است.

## ۵. نظر مرحوم نائینی

- آنچه آقا ضیاء در صدد بیان آن است، حکم عقلی جایگزین شده می‌باشد که تسامحاً حکم شرعی تلقی می‌شود و در این حوزه بحث «ما حکم به الشرع حکم به العقل» معنا ندارد.

## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- آقا ضیاء عراقی برای قواعد اصولی دو ویژگی ذکر می‌کند:
- ا. مسأله‌ی اصولی در طریق استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرد به گونه‌ای که یا ناظر به اثبات خود حکم، مثل مسأله‌ی ظهور امر در وجوب یا مثل ظهور نهی در حرمت است، یا مربوط به کیفیت تعلق حکم به موضوع، مثل مسأله‌ی «عام و خاص» یا «مطلق و مقید».
- ب. قواعد اصولی اختصاص به باب خاصی از ابواب فقه ندارد.

## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- با ویژگی دوم که یک ویژگی کلیدی قواعد اصولی است، قواعدی مثل قاعده‌ی طهارت که اختصاص به باب طهارت دارد، از زمره‌ی قواعد اصولی خارج می‌شود.



## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- آقا ضیاء در پی همین ویژگی، اشکالی را مطرح و پاسخ می‌دهد؛ آن اشکال به شرح زیر است:
- در بین قواعد فقهی، قواعدی وجود دارد که اختصاص به باب خاصی از ابواب فقهی ندارد و در تمامی آنها قابل تطبیق است. قاعده‌ی لا ضرر و قاعده‌ی لا حرج را می‌توان از جمله‌ی این قواعد به حساب آورد. بدین ترتیب فارق‌ی بین قواعد اصولی و قواعد فقهی از این جهت نخواهد بود.

## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- پاسخ به این اشکال در نظر آقا ضیاء عراقی، نتیجه‌ای است که تطبیق این قواعد دارند. نتیجه‌ی قاعده‌ی اصولی بعد از تطبیق، یک حکم کلی شرعی است، در حالی که نتیجه‌ی قاعده‌ی فقهی، حتی اگر اختصاص به باب خاصی از ابواب فقه نداشته باشد، یک حکم کلی نیست؛ بلکه حاصل تطبیق قاعده‌ی فقهی، یک حکم جزئی خواهد بود. مثلاً اگر وضو گرفتن یا روزه برای مکلف ضرر داشته باشد، قاعده‌ی لا ضرر وجوب این وضو یا روزه را از مکلف نفی می‌کند.

## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- ممکن است اشکال شود: نتیجه‌ی قاعده‌ی لا ضرر یا لا حرج در برخی موارد حکم کلی است. مثلاً برای اجرای اصول عملیه یا برای احراز عدم معارض با یک دلیل یا اماره، باید فحص کنیم. اگر فرضاً دلیلی یافتیم بر این که فلان حکم به نحو عموم جاری است، باید برای رد یا اثبات تخصیص این عام، در پی یافتن مخصص باشیم، در صورت عدم مخصص، می‌توان به عموم عام تمسک جست. یا فرضاً در صورتی می‌توان به عام عمل نمود، که معارضی نداشته باشد. چه ممکن است مقدم بر خویش معارضی داشته باشد یا در تعارض با معارض خویش تساقط صورت گیرد پس برای عمل به عام باید احراز عدم معارض حاصل گردد. همین‌طور وقتی نوبت به اصول عملیه می‌رسد که اماره‌ای وجود نداشته باشد. برای احراز عدم اماره باید جستجو نماییم.

## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- اما سؤال این است: چه مقدار فحص لازم است؟ آیا حد فحص یقین است؟ در فرض لزوم یقین، اگر عدم وجود مخصص یا عدم وجود معارض یا عدم وجود اماره را در مثال هایی که ذکر کردیم، به نحو یقینی دریافتیم آن وقت می توانیم به عموم عام تمسک کنیم یا به اصل عملی، عمل نماییم و در غیر این صورت یعنی عدم یقین، خیر. آنچه در اینجا گفته شده این است که اگر حد فحص، یقین باشد، گرفتار حرج خواهیم شد. رسیدن به یقین خیلی مشکل بوده و به سادگی صورت نمی گیرد. این حکم یعنی عدم لزوم یقین در فحص، صرف نظر از صحت یا سقم آن، یک حکم کلی است.

## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- آقا ضیاء عراقی به این اشکال جواب می‌دهد. وی می‌گوید: مسأله‌ی فحص چون اختصاص به بابی از ابواب ندارد، نتیجه‌اش امری کلی است. پس این، خصوصیت مورد است و ربطی به قاعده‌ی لا حرج ندارد. خود لا حرج امری نیست که نتیجه‌اش، کلی باشد، بلکه مورد آن خصوصیتی داشته که باعث کلی شدن نتیجه گردیده است.

## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- در تعابیر آقا ضیاء عراقی همان گونه که مشاهده می‌گردد، نکته‌ای وجود دارد که در کلمات دیگران نیست. این نکته، یعنی ویژگی دوم قاعده‌ی اصولی در نظر آقا ضیاء، اساس حل مشکل عدم مانعیت در تعریف کلاسیک می‌باشد. عدم اختصاص قاعده‌ی اصولی به باب خاصی از ابواب فقه، منشأ طرح بحثی از سوی شهید صدر شد. وی فارق بین قاعده‌ی اصولی و قاعده‌ی فقهی را در همین مطلب تبیین نمود. در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و ان شاء الله بحث کامل آن را به زودی در کلمات شهید صدر شاهد خواهیم بود.

## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- آقا ضیاء دو قاعده‌ی لا حرج و لا ضرر را در کنار هم ذکر کرده است، در حالی که مورد مثال وی قاعده‌ی لا حرج می‌باشد.
-

## ۶. نظر آقا ضیاء عراقی

- مرحوم عراقی، شخصیت بسیار متفکر و عمیقی بود؛ اما کلمات ایشان به خصوص در مقالات که نوشته‌ی خود او است، بسیار مغلق است. همین اغلاق باعث گردید فهم مطالب وی حتی برای بزرگان هم با مشکل جدی روبه‌رو شود. در عین حال در بیانات این عالم جلیل القدر، رگه‌هایی از نوآوری وجود دارد که بسیاری از آنها در دیدگاه شهید صدر به یک مبنای روشن و متقن تبدیل شده است. از جمله مطالبی که در کلمات آقا ضیاء از وضوح برخوردار نیست اما در کلمات شهید صدر توضیح داده شده، همین مطلبی است که در متن به آن پرداختیم.